بسم الله الرحمن الرحیم

حکایت

## مؤمن و زندان دنیا

بیست بار پیاده از مدینه به مكه به حج رفت و سه بار همه اموال خود را صدقه داد اما...

روزی با لباس خوب و تمیز سوار بر قاطر زیبا از منزل بیرون آمد و با شكوه و نورانیت خاصی از كوچه‌های مدینه می‌گذشت. یك یهودی نزدیك آمد و عرض كرد: «سؤالی دارم، رسول خدا (ص) فرمود: دنیا برای مؤمن، زندان است و برای كافر، بهشت. ولی اینك می‌بینم تو از مواهب دنیا بهره‌مندی ولی من در سختی هستم!»

امام حسن (ع) فرمود: این تصور تو غلط است كه مؤمن باید از همه چیز محروم باشد. اگر مقام مؤمن را در بهشت با جایگاه پست کافر در جهنم مقایسه كنی و با دنیای مؤمن و كافر بسنجی، به خوبی درمی‌یابی سخن رسول خدا (ص) درست است كه دنیا برای مؤمن زندان است و برای كافر، بهشت.

پامنبری

## مبارزه در داخل میدان

جوانان دانش‌آموزِ ما کاری کردند که سیزدهم آبان به نام آن‌ها است. خب اگر داخل میدان نبودند و مبارزه نمی‌کردند، اگر وجودشان تأثیر نداشت، با آن سبُعیّت(وحشیگری) و خباثتِ مأمورین رژیم طاغوت مواجه نمی‌شدند و به شهادت نمی‌رسیدند. در دوران جنگ تحمیلی که غوغا است! نوجوان‌های چهارده‌ساله، پانزده‌ساله رفتند داخل میدان جنگ و مثل مردانِ جوانِ کارآمدِ رشید جنگیدند؛ بعضی به شهادت رسیدند، مثل حسین فهمیده؛ بعضی به اسارت افتادند... کجای دنیا این‌چیزها هست؟ کدام نسل جوانی در دنیا شامل یک ‌چنین افرادی می‌شوند؟

امام خامنه‌ای، 11/08/96

درس و بحث

## با گرمای دستت سکه را تکان بده!

اگر به شما بگویم می‌توانید با گرمای دستتان یک سکه ۵۰ تومانی را به حرکت در آورید، حتماً تعجب خواهید نمود. اگر باور نمی‌کنید، می‌توانید با انجام این آزمایش باورهایتان را متحول کنید!

بطری نوشابه را تا یک سوم از آب پر کرده و در یخچال بگذارید. توجه نمایید که در بطری را نبسته باشید. حال وقتی که بطری به اندازه کافی سرد شد، قبل از خروج بطری از یخچال، سکه خود را با کمی آب خیس کنید. وقتی که بطری را از یخچال در آوردید، بلافاصله سکه را در دهانه بطری بگذارید. حال قسمت خالی بطری را با دستانتان نگهدارید و به حرکات سکه دقت کنید.

دانستنی‌ها

## پشت گردن گربه‌ها

پشت گردن گربه‌ها عصب‌های زیادی وجود دارد. هنگامی که یک گربه، بچه خود را با گرفتن پشت گردن بلند می‌کند، بچه گربه دیگر حرکت نمی‌کند و این کمک می‌کند تا گربه مادر بچه را به راحتی به جای امنی منتقل کند.

تکاپو

## بهترین روش درس خواندن

* قبل از حضور در کلاس، بحثی را که استاد قرار است مطرح کند، مطالعه نمایید تا اندکی با درس مورد نظر آشنا شوید.
* در کلاس، کاملاً دقت کنید تا مطلبی که نامفهوم بوده، توسط استاد روشن شود.
* هم‌چنین در جایی بنشینید که کمتر حواست پرت شود.
* بعد از کلاس، درس را دوباره مطالعه نموده و برای مباحثه آماده شودید و مطالبی را که اگر احیاناً نفهمیده‌اید، مشخص نمایید تا در مباحثه با هم‌کلاسی‌ها رفع شود.
* روز بعد، درس گذشته را مباحثه کنید.
* بعد از اتمام کل کتاب، یکباره آن را کنار نگذارید بلکه آن کتاب را دوره نمایید.
* آن کتاب را تدریس کنید تا خبره ‌شوید و نیز زکات علم خود را بپردازید.
* کتاب را خلاصه‌نویسی کنید. پیرامون مطالب مهم کتاب تحقیق کنید. جهت مسلط شدن هر چه بیشتر، کتب جنبی دیگر را مطالعه نمایید.

کتاب آفات الطلاب، آیت‌الله مجتهدی تهرانی

چقدر باهوشی؟

## مرز ایران و ترکیه

یک فروند هواپیما در مرز ایران و ترکیه سقوط می‌کند. بازماندگان از سقوط را در کجا دفن می‌کنند؟

جواب: هیچ کدام. بازماندگان که زنده هستند، نیازی به دفن کردن ندارند.

کتاب خوب

## یک کتاب از جنس تلنگر

نام کتاب: دعوا سر اولویت است

نویسنده: سید علی‌اصغر علوی

انتشارات سدید

108صفحه

6هزار تومان

چه کسی از محبت امام حسین(ع) بی‌بهره است؟

کدام دل است که با نام حسین(ع) نلرزد و با دیدن پرچمش به سمت آن تمایل پیدا نکند؟ هیچکس.

چه کسی کار برای امام حسین(ع) را بد می‌داند؟ هیچکس.

اما چرا خیلی از وقت‌ها «این جبهه نیرو ندارد»؟ دعوا سر اولویت است. البته مشکل از «کار کردن برای امام حسین» فراتر است. اینجا مسئلۀ اصلی و کلیدی، نفس «کار» است و اینکه چرا کارها یا انجام نمی‌شود و یا اگر انجام شود، استمرار ندارد؟ و در این میان کربلا بهترین مکان برای جواب گرفتن؛ چراکه در کار برای امام حسین(ع) کسی شک و شبهه ندارد.

# اقتصاد مقاومتی

## بالا و پایین شهرمان(1)

در بالاشهر شهرمان بودیم. هرچقدر سرم را بالا می‌آوردم، ارتفاع این ساختمان‌ها تمامی نداشت. بی‌درد چی ساخته! ماشین‌های اینجا را من در بازی رایانه‌ای دیده بودم؛ عجب گرافیکی داره. هرکسی دستش یک سگ پشمالو بود که خودش را به صاحبش می‌مالید و لیس می‌زد. بعد رفتیم به محله‌ای در پایین‌شهر که بهش حلبی‌آباد می‌گفتند. هرچقدر سرم را بالا می‌آوردم، چیزی جز دود نمی‌دیدم. دو طرف کوچه دوستانی بودند که داشتند افاضه فیض می‌کردند و خانه‌ای را دیدم که جلویش صف طولانی‌ای برای خرید وسایل خودسازی(!) ایجاد شده بود. ماشین‌های اینجا را در سِگا هم ندیده بودم و دلم نمی‌آمد نزدیکشان شوم.

خلاصه این فاصله طبقاتی اصلاً برایم قابل تحمل نبود که به پدرم گفتم....